

## کلیشه

محمدعلی مختاری اردکانی

کلیشه [cliché] از فعل cliché فرانسه به معنی «باصمه [باسمه] زدن» و از Kiltisch آلمانی به معنی یک «تکه گل» و از آنجا «نقش زدن به گل» می‌آید. (وبستر، ذیل همین کلمه؛ پارتیج ۱۹۸۷: ۲). کلیشه به معنی باسمه، مُهژ و صفحه حاضر و آماده چاپی و اصطلاحاً به معنی عبارت، فکر، احساس، حرکت و عملی است که از فرط استعمال کهنه و مندرس شده باشد. در این گفتار معنی اصطلاحی محدود آن یعنی معنی گروه واژه‌ای (phrasal) آن مورد نظر است.

کلیشه تعریف گریز است. تعاریف گوناگونی از آن شده است. اریک پارتیج می‌نویسد کلیشه «عبارت یا جمله کوتاهی است که چنان کهنه و فرسوده شده است که گویندگان دقیق و نویسندگان و سواسی از کاربرد آن می‌پرهیزند، زیرا احساس می‌کنند که استعمال آن توهینی است به ادراک مخاطب یا جامعه». جرج بیکر (G. Baker) آن را «سکه‌ای می‌داند که از فرط استعمال از شکل افتاده است» (پارتیج ۱۹۸۷: ۲).

کلیشه از عبارات فرسوده، استعارات بی‌معنی و بی‌فایده، فرمولهای فرسوده، عناوین و القاب کهنه و از رده خارج شده تا نقل قولهای مهوع و عبارات خارجی معروف و امثال سایر در نوسان است (پارتیج ۱۹۸۷: ۲).

چرا کلیشه این قدر به کار می‌رود؟ همه جا حاضر بودن آن چشمگیر و ترس‌آور است. به نظر فرانک وایتیکر (F. Whitaker) «شتابزدگی باعث رواج آن می‌شود، اما اغلب از تنبلی ذهن ناشی می‌شود». کاربرد آن آسان است. علم کم، تحصیلات ناقص - یعنی آن دامگه ناپخته‌ها و آماده‌خوارها - علت کاربرد آن است. انسان بی‌فرهنگ و کم‌خوان عبارت کهنه‌ای را به چنگ

می‌آورد و آن را آماده و مد روز می‌بندارد. فراموش می‌کند که آمادگی آن باید هشدار باشد برای او. خودآرایی، خود را در اقتباس عبارات خارجی ... می‌نمایاند. کاربرد کلیشه به کاربرد ضرب‌المثل نزدیک می‌شود، اما ... ضرب‌المثل بیانگر حکمت قومی است و کلیشه نمایانگر بطالت قومی (پارتریج ۱۹۸۷: ۲-۳).

اما آیا کاربرد کلیشه همیشه مذموم است؟ اگر بگوییم «بلی» افراط است: ۱) عامه به آن عادت کرده است و انتظار شنیدن آن را دارد. ۲) کلیشه برای سیاستمداران یارِ شاطر است. چون آنها توده‌های عظیمی را مخاطب قرار می‌دهند و کاربرد سبک و ظرافت را برای آنها اتلاف وقت و انرژی می‌دانند. شعرا کلیشه‌های ادبی و فرهنگی را در تمهید وزن و قافیه نافع یافته‌اند (پارتریج ۱۹۸۷: ۳). کلیشه همچنین در تبلیغات تجاری، طنز، مطبوعات، رادیو و تلویزیون به کمک آماده‌خواران و بیگاری‌کشان می‌شتابد. کلیشه در برقراری ارتباط در زمان دست‌چاچی و تنش یاریگر است. به طور کلی می‌توان گفت که کلیشه عیب و هنر نو و کهنه را دارد. کهنگی آن هم دل‌آزار است و هم اطمینان‌بخش؛ حاضر به خدمتی آن هم مطلوب نویسنده و گوینده است و هم ملال‌افزای خواننده و شنونده. نادره‌پردازی و بدیعه‌گویی هم جالب و جذاب است و هم دلهره‌آور و فرصت‌سوز و نیروطلب.

پارتریج کلیشه را به چهار گروه تقسیم می‌کند که مقولات اول، دوم و سوم و چهارم آنها اغلب تداخل دارند.

۱. اصطلاحاتی که کلیشه شده‌اند.

۲. عبارات مبتذل دیگر.

۳. عبارات کلیشه‌ای و منقولات آشنا از زبانهای خارجی.

۴. منقولات ادبی از ادبیات انگلیسی (پارتریج ۱۹۸۷: ۳-۴).

## گروه اول

اصطلاحات کلیشه‌ای چنان بی‌تمیز به کار رفته‌اند که نکته اصلی آنها تقریباً محو شده یا اصلاً از میان رفته است. اینکه اکثر اصطلاحات استعاره هستند درست نیست. همچنین درست نیست که بعضی از کلیشه‌های غیراصطلاحی استعاره هستند، زیرا تازگی و اصالت از خصائص استعاره است (پارتریج ۱۹۸۷: ۴).

اصطلاحات کلیشه‌ای عام‌ترین کلیشه‌ها هستند. آنها ذخائر و ازگانی عام افراد عادی، روزنامه‌نگاران و دانشمندان را تشکیل می‌دهند. بعضی از نویسندگان و دانشمندان کلیشه را به عبارت مبتذل غیراصطلاحی محدود می‌سازند که در تقسیم‌بندی دوم پارتریج می‌گنجد اما او مصرّ است که بعضی از اصطلاحات عام کلیشه‌های عام هستند. مثالها را می‌توان تحت عناوین ذیل طبقه‌بندی کرد.

کلمات مترادف: کزات و مزات، سقوط و انحطاط، شرم و حیا، کافی و وافی، شداد و غلاط.  
 کلمات تشبیه: \* (doublet) چنگ و دندان، دل و جان.  
 کلمات مکرر: کم‌کم، آهسته‌آهسته، یواش یواش، رفته رفته.  
 جناس‌های استهلالی [معلی‌ها]: چاه و چاله، خاک و خاشاک، کاسه کوزه، تغییر و تحول،  
 صحیح و سالم، اسباب اثاثیه.

کلمات مقفی: ویلان و سیلان، عالم و آدم، شدت و حدت.  
 کلمات متضاد: پست و بلند، سیاه و سفید، آب و آتش، تر و خشک، خوب و بد، آورد و برد.  
 اصطلاحات تشبیهی: مثل زقوم، مثل کوه ابوقییس، مثل عوج ابن عنق، مثل سقنقور، مثل  
 عمروعاص، مثل رستم دستان، مثل شاخ شمشاد، مثل سد سکندر (محمد طباطبائی، بررسی  
 تقابلی ...).

اصطلاحات مربوط به حرف و صنوف، ورزش، شکار، آب و هوا، زندگی خانوادگی، سیاست  
 و ... نظیر به چم و خم کار وارد بودن، میدان را خالی نکردن، شمشیر را از رو بستن، تیر غیب، از  
 پشت خنجر زدن، دل به دریا زدن (پارتریج ۱۹۸۷: ۵).

دو مقوله‌ای که پارتریج نام نمی‌برد و نگارنده می‌افزاید عبارت‌اند از همایندها یا همنشینه‌های  
 ثابت (fixed collocations) و ترکیبات اتباعی (reduplication)، چون هر دو ویژگی کلیشه  
 را دارند: (۱) شکل ثابت (frozen form)، (۲) کثرت استعمال (overusage). البته برخی از آنها  
 در بعضی مقولات پارتریج می‌گنجد.

همایندهای ثابت ترتیب معینی دارند یا با هم می‌آیند مثل spick and span،  
 bread and butter، neat and tidy، now and then، to and fro، hale and hearty،  
 rant، ladies and gentlemen، black and white، knife and fork، day and night  
 and rave (لارسون ۱۹۸۴: ۱۴۲) در زبان انگلیسی که پیتر نیومارک هفت نوع از آنها برمی‌شمارد  
 (نیومارک ۱۹۸۸: ۱۱۵-۱۱۴)، و در زبان فارسی نظیر تمیز و مرتب، سر و مر و گنده، صحیح و  
 سالم، نان و پنیر، شب و روز، سیاه و سفید، کارد و چنگال، پدر و مادر، نظم و قانون، کم‌وبیش،  
 سروصدا.

\* تشبیه تعریف و انواع گوناگونی دارد، مانند مترادفات، موازنه بلاغی (rhetorical parallelism)، جفت کلماتی که در یک  
 حرف متفاوت هستند، مثل booster، rooster و جفت کلماتی که از منشأ واحد هستند، اما املا و معنی متفاوت دارند مثل  
 balm، balsam و ... مثلهایی که خود پارتریج می‌آورد هم شامل مترادف است: null and void و هم غیر آن مثل: dust،  
 sackcloth and ashes، and ashes.

اگر دایره را وسیع‌تر بگیریم می‌توانیم اسمهای جمع و واحدهای شمارش را هم جزء همایندهای ثابت تلقی کنیم:

a heard of elephants	یک رأس قاطر
a flock of geese	یک نفر آدم
a school of fish	پنج نفر شتر
a pack of wolves	یک عراده توپ
a gang of thieves	یک قواره یا توپ پارچه
a crowd of people (Partridge 1974: 298)	یک فروند هواپیما

ترکیبات اتباعی: «تکرار کلی یا جزئی عنصر ریشه» است (طباطبائی ۱۳۶۸: ۴۷) برای نکوگویی (euphemism) یا موسیقی آن، تلایم (euphony)، یا به نظر برخی، از جمله دهخدا و معین، جهت تأکید (ذاکری ۱۳۸۱: ۳۹)، مثل higger-mugger, pee-pee, palsy-walsy, willy-nilly, shilly-shally, shim-sham, ridgie-digie در انگلیسی و ریزه پیزه، جارو پارو، له و په، رخت و پخت، پول مول، لخت و پخت، زن من، گیج و ویج، شلوغ بلوغ، مایه تیله، در زبان فارسی.

### گروه دوم

کلیشه‌های غیراصطلاحی که می‌توان آنها را به کلیشه‌های عام، جامعه‌شناختی، اقتصادی، سیاسی و مطبوعاتی تقسیم کرد، مثل فبهاالمراد، مسلح تا بن دندان، فی‌الواقع، نفسهای آخر را کشیدن، وصله تن، موقعیت دشوار، توفیق اجباری، خیال خام، هوای ابری، چراغ سبز، چک سفید امضاء، در گذشته دور، در دقیقه نود، بدهکار نبودن گوش، از ته دل، پیروزی درخشان، خیرالامور اوسطها، فرار معجزه‌آسا، در نطفه خفه کردن، با آغوش باز پذیرفتن، چون و چرا (پارتریج ۱۹۸۷: ۷-۶). سرنوشت محتوم، اشتباه جبران‌ناپذیر، نیروی انسانی، پشت درهای بسته، حفظ وضع موجود، مقامات موثق، سیاست فراگیر، عنصر نامطلوب، زیر پا گذاشتن قوانین، اوضاع را تحت کنترل داشتن، عصر طلائی، مشیت محکم بر دهان... زدن، نداشتن توجه قانونی یا اقتصادی [البته باید توجه داشت که تعداد زیادی از این مثالها به صورت ترجمه قرضی (calque)] از زبانهای اروپایی بالأخص فرانسه و انگلیسی وارد زبان فارسی شده‌اند (رک. اعلم ۱۳۷۱).

### گروه سوم

عبارات و منقولاتی از زبانهای مرده و خارجی که دو نوع‌اند:

۱. نقل قولهای گمنام، بی‌مأخذ و شکمی (bodily)، ۲. نقل قولهای واقعی عالمانه. نمونه‌های

نقل قولهای گروه اول از لاتینی، فرانسه و ایتالیایی است که بعضی از آنها به صورت کالک وارد زبان فارسی شده‌اند مثل *de facto* (بالفعل)، *Deo volente* (خدا بخواهد)، از لاتینی؛ *carte blanche* (اختیار تام) *cherchez la femme* (زن را بجوی، در هر دسیسه‌ای پای زن در میان است)، *fait accompli* (عمل انجام شده) *raison d'être* (علت وجودی) از فرانسه و *amore* (با عشق) از ایتالیایی (پارتریج ۱۹۸۷: ۷).

### گروه چهارم

منقولات خارجی واقعی (*foreign quotations proper*) متعدّدند. بسیاری از زبان‌شناسان اینها را چون جمله‌های فعل‌دار و مستقل هستند کلیشه نمی‌دانند. اما مگر معیار کلیشه بودن بیشتر ابتذال و کثرت تکرار نیست تا عبارت و گروه-واژه بودن آن؟ این اصل در مورد هر دو نوع منقولات چه خودآگاه چه غیر خودآگاه (*conscious and unconscious*) صادق است. پاره‌ای از منقولات خارجی و پاک‌نژاد (*full-blooded*) هم به نظر پارتریج کلیشه هستند. تعداد زیادی از منقولات کلیشه‌ای (*quotation-clichés*) انگلیسی از انجیل و تورات است.

منقولاتی از شکسپیر، میلتن، بوپ و شعرای رمانتیک نظیر کالریج، دیکنز، شلی، بایرون در درجات بعد قرار دارند. اما بعضی از منقولات صرفاً به خاطر تحریف کلیشه محسوب می‌شوند (پارتریج ۱۹۸۷: ۸).

در زبان فارسی مقوله چهارم بیشتر از قرآن و احادیث، شعرای بزرگ نظیر فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ، نظامی، عطار و ... نشأت می‌گیرد و در محافل روشنفکران، از منابع اروپایی که بیشتر به صورت ترجمه قرضی وارد زبان فارسی شده و می‌شوند مثل کاتولیک‌تر از پاپ، کار قیصر را به قیصر و کار پاپ را به پاپ واگذار.

تا اینجا از تقسیم‌بندی پارتریج که در مقدمه فرهنگ کلیشه خود نوشته است پیروی کرده‌ایم. این گروه‌بندی همان طور که پارتریج خود معتقد است فازی است و همپوشی دارد. آیا باید اصطلاح (*idiom*) و همایند ثابت (*fixed collocation*) را به خاطر کثرت تکرار و شکل ثابت، کلیشه به حساب آورد؟ (فرق اصطلاح و همایند ثابت در آن است که کلمات اصطلاح در معنی غیرما وضع له به کار می‌روند و واژگان همایند ثابت در معنی اصلی خود، مثل *kick the bucket* و *law and order*. آیا باید کلیشه را عبارت یا جمله کامل دانست یا حتی کلمه؟ نیومارک و اورول (Orwell) حتی نوواژه‌های نخ نمای مد روز را کلیشه می‌دانند، مثل بهینه، همپوشی، فازی، پارامتر، پارادایم، ماتریس، پتانسیل، پدیده، چالش، راه‌کار، زیرساخت، کلیدی، محوری، گفتمان، پوشش دادن و ... نیومارک استعارات کلیشه‌ای را به دو دسته تقسیم می‌کند: صفت مجازی + موصوف ذات نظیر (*filthy lucre*)

جیفهٔ دنیوی) یا فعل مجازی+اسم ذات مثل (explore all avenues همه سوراخ سنبه‌ها را گشتن) یا leave no stone unturned (از هیچ کوششی فروگذار نکردن) (نیومارک ۱۹۸۸: ۸۶).

### خلاصه

کلیشه کلمه یا کلماتی است به صورت کلمه، عبارت یا جمله که نویسنده‌ای یا گوینده‌ای با ذوق یا بی‌ذوق برگزیده است. کاربرد آن هم مذموم است و هم ممدوح، اگر رسا، زیبا و کم استعمال‌تر باشد ممدوح است، چون هم به طبیعی بودن و غنای متن می‌افزاید و هم یار نویسنده و گوینده است و هم آشنای خواننده و شنونده. اگر موجب تنبلی فکر و فقر تخیل گردد و متن را بویناک و دچار اطناب کند (چون یکی دیگر از خصائص کلیشه به زعم پارتریج، سویا ابتدال، اطناب و پرگوئی است) مذموم. پارتریج در فرهنگ کلیشه‌های خود بعضی مدخلها را در مرز و مراحل آغازین کلیشه شدن دانسته و کلیشه‌های نخنما و تابو را با ستاره مشخص کرده است.

### کتابنامه

- اعلم، هوشنگ، ۱۳۷۱. «آثار زبانهای اروپایی در زبان جراید، رادیو و تلویزیون ایران»، دومین سمینار زبان فارسی در صدا و سیما. تهران، انتشارات سروش.
- اعلم، هوشنگ، ۱۳۷۱. «برخی ویژگیهای زبان معاصر روزنامه‌نگاری»، دومین سمینار زبان فارسی در صدا و سیما. تهران، انتشارات سروش.
- ذاکری، مصطفی، ۱۳۸۱. اتباع و مهملات در زبان فارسی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبائی، سیدمحمد، ۱۳۶۶. «بررسی تقابلی اصطلاحات تشبیهی در زبانهای فارسی و انگلیسی»، جزوهٔ چاپ‌نشده.
- طباطبائی، سیدمحمد، ۱۳۶۸. «فرایند اتباع با تکیه روی اتباع در زبان فارسی»، مجلهٔ علوم اسلامی، انسانی و ادبیات، دانشگاه شهید چمران، ش ۱ ص ۴۸-۵۸.

- Larson, Mildred L., 1984. *Meaning-based Translation: A Guide to Cross-language Equivalence*. U.S.A.: Univ. Press America Inc.
- Newmark, Peter, 1988. *Approaches to Translation*. U.K.: Prentice Hall Int.
- Partridge, Eric, 1987. *A Dictionary of Clichés*. fifth ed. U.K.: Routledge & Kegan Paul.
- Partridge, Eric, 1974. *Usage and Abuse*. U.K.: Penguin Reference Book.
- Orwell, George, 1971. "Politics and the English Language", in *Some Modern Writers*. London: Oxford Univ. Press.
- Webster's New World Dictionary*. 3rd.ed. Colledge Edition, U.S.A.: Simon and Shuster. 1982.